

محمد حسن مکارم
مدرس تربیت معلم و مرکز آموزش
فرهنگیان فارس



میرزا جلیلی
(۱۳۲۲)
معلم و مؤلف ریاضی

جلیلی در پوشهر متولد شده است. وی دانش‌آموخته مدرسه سعادت پوشهر، یکی از اولین دبیرستان‌های ایران است. در دوم دبیرستان به‌طور ناباورانه‌ای مسئله‌های ریاضی را طوری حل کرد که موجب اعجاب معلم و مدیر مدرسه شد و او را در سر صف صبحگاهی مورد تشویق قرار دادند. بدین ترتیب، او که فوق ادبی داشت، سر از ریاضی درآورد. وی بعداً به دانش‌سرای مقدماتی رفت و معلم شد و تا ۲۰ سال در کازرون تدریس و همان‌جا ازدواج کرد. جلیلی در سال ۳۹ از دانش‌سرای عالی تهران، در رشته ریاضی، با رتبه اول فارغ‌التحصیل شد و همچنان در کازرون ماند تا این که در سال ۴۸ وی را برای گذراندن دوره‌ای تخصصی به لندن فرستادند. همکاری جلیلی با دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتاب‌های درسی در سال ۱۳۵۰ آغاز شد که ثمرات نیکویی به برنامه ریاضی مدارس ایرانی نقش فعالی ایفا کرد. بعد از انقلاب کارشناس مسئول گروه ریاضی در دفتر برنامه‌ریزی و تألیف شد و در مجلات رشد ریاضی و راهنمایی نوشت. در سفرهای علمی متعددی به کنفرانس‌های ریاضی رفت و سرپرستی دانش‌آموزان المپیادی را به عهده گرفت. وی عضو هیئت تحریریه مجله رشد ریاضی در طی ۲۵ سال گذشته است.

در مقالات پیشین، نگاه قرآن را به علم، تاریخ، انسان، جهان و... به اختصار دیدیم. در این شماره سخن وحی را پیرامون دو ویژگی «قدرت» و «عزت» و خاستگاه آن‌ها و نحوه انتساب هر یک به خدا و انسان واکاوی می‌کنیم و از آیات الهی مدد می‌گیریم. بدیهی است که تفکر و رویکرد هر یک از ما انسان‌ها به این گونه مفاهیم، منشأ صدور افعال و اعمال روزانه ما خواهد بود؛ کارهایی که شخصیت و وجهه اجتماعی ما مهون آن‌هاست. تا چقدر خود را توانمند و شکست‌ناپذیر می‌دانیم؟ این دو صفت را از کجا آورده‌ایم؟ آیا آن‌ها همراه ما هستند؟

الف. صفت قدرت: قادر یا توانا کسی است که می‌تواند آنچه را که در سر می‌پروراند و سپس اراده می‌کند، به تحقق خارجی درآورد. عوامل قدرت آور در اذهان ما عبارت است از: ثروت، مالکیت، علم و تکنولوژی و... به‌طوری که کشورهای بهره‌مند از این عوامل، خود را قدرتمند و بعضاً «برقدرت» می‌دانند و همین احساس قدرت، منشأ احساس برتری و حق حکومت بر دیگران و مدیریت جهان می‌گردد و برخوردار از حق و تو. در نگاه قرآنی، خاستگاه و ریشه پیدایش قدرت، اعم از مالکیت و علم، و در نتیجه حاکمیت و ولایت و حکمت، خدای متعال است و این مناصب تنها شأن اوست؛ کما اینکه می‌فرماید: **لِلّٰهِ مَلٰئِكَةُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ، اِنْ مِنْ شَیْءٍ اِلَّا عِنْدَنَا خَزَايْنَةٌ، اِنْ الْحِکْمَ اللّٰهُ، مَا لِهٖمْ مِنْ دُوْنِهٖ مِنْ وَلٰیٍّ، بِيَدِهٖ الْمَلٰئِکَةُ، وَهَآءِیْہٖ دِیْکَرٌ. اِنَّ الْقُدْرَتَ مُطْلَقَةً، نَهْتَهَا دَر دُنْیَا، بَلْکَہٗ دَر اٰخِرَتِہٖم حَکْمَ فَرَمٰسَتْ، بَلْکَہٗ مَحْسُوسَ تَر**

و آشکارتر می‌گردد و حاکمیت مطلقه را به همراه می‌آورد: **لِمَنْ الْمُلْکُ الْیَوْمَ اللّٰهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ. دَر اَنْ رُوز مَلْک و پادشاهی از کیست؟ اَنْ وِیْزَةُ خدَاوَنْدِ یَکْتَای قَهَّارِ اسْت (غافر/۱۶).**

خداوند پیوسته قدرت بلامنازع خویش را به رخ می‌کشد. به حدی که عباراتی چون: **اِنَّ اللّٰهَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْر، هُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْر، و کَانَ اللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرًا، بَیْشَ از ۲۷ بار در قرآن دیده می‌شود؛ این علاوه بر صدها آیه‌ای است که با الحان مختلف دلالت بر توانمندی خالق متعال دارد، از جمله: مَا مِنْ دَابَّةٍ اِلَّا هُوَ اَخَذَ بِنَاصِیَتِہَا: هِیْجَ جَنْبَہْدَہٗ اَی نِیْسَتْ مَکْرَ اَنَکَہٗ خدَاوَنْدِ بَر اَوْ تَسْلَطَ دَارَد (هود/۵۶).**

ب. صفت عزت: طبق کتاب مفردات راغب، عزت عبارت از حالتی است که انسان را مقاوم و شکست‌ناپذیر می‌کند؛ به زمین‌های صلب و محکم نیز به همین دلیل «عزاز» گویند. عزت همواره از «علم» و «قدرت» سرچشمه می‌گیرد و چون خداوند منشأ این صفات است، منشأ عزت است: **«الْعِزَّةُ لِلّٰهِ جَمِیْعًا»** اگر در بعضی آیات می‌فرماید: **وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِیْنَ، اَنّٰنْ نِیْزَ عِزَّتِ مَندِیْ خُود رَا وَاْمَدَار خدَاوَنْد هَسْتَنْد. دَر حَدِیْثِ نَبَوٰی اَمَدَہ اسْت: پُروردگار شما همه روزه می‌گوید: منم عزیز؛ و هر که عزت دو جهان خواهد، باید اطاعت عزیز کند (تفسیر نمونه، ۱۸: ۱۹۳).** قرآن کریم حدود ۹۵ بار تأکید می‌کند که عزت نزد خداست و اوست که عزیز و حکیم و ذواتقام است؛ حقیقتی که حتی شیطان به آن اقرار کرده است و به عزت او قسم یاد می‌کند: **«اَقَالَ فَبِعِزَّتِکَ**

قدرت و عزت در قرآن

لَا تُؤَيِّنُهُمْ أَجْمَعِينَ». مع الوصف، همواره کسانی بوده و هستند که عزت را نزد قدرت‌های به اصطلاح بزرگ جستته و می‌جویند؛ در زورآزمایی موسی (ع) و فرعون، فرعونیان به «عزت فرعون» سوگند می‌خورند تا پیروز شوند (شعراء/ ۴۴).

در سورة نساء، منافقان شدیداً سرزنش شده‌اند به این که چرا کافران را به جای مؤمنان به دوستی می‌گیرند و آیا عزت و آبرو را نزد آنان می‌جویند؟! (ایبتغونْ عندهم العِزَّةَ) و در ادامه می‌فرماید: فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا.

امروز هم بعضی دولت‌های مسلمان‌نما عزت خود را در رفتن به زیر چتر حمایتی دول استکباری می‌یابند؛ کاری که مایه ذلت و خواری ملت‌های مسلمان شده است و خلاف رهنمودهای قرآنی. کلمه عزت، طبق کتاب مفردات، دو کاربرد دارد: «عزت ممدوح»، چنان‌که ذات الهی را به آن توصیف می‌کنیم و عزیز و شکست‌ناپذیر می‌نامیم، و «عزت مذموم» که همانا آن نفوذناپذیری در مقابل حق و تکبر از پذیرش واقعیات است. این عزت در حقیقت «ذلت» است. شاهد آن «قضية اخنس بن شریق» منافق است که قرآن درباره او می‌گوید: وقتی گفته شد از خدا بترس، عزت او را به گناه کشاند. عزت را در این آیه به «الجاج و تعصب» معنی کرده‌اند: «أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ» (نمونه، ذیل ۲۰۶ بقره).

علت رجیم شدن شیطان هیچ نبود مگر استکباری که در برابر خدای رحمان نشان داد. در نهج البلاغه شریف، در خطبه خواندنی معروف به «قاصعه» آمده است: «الحمد لله الذي ليس العز والكبرياء واختار هما لنفسه دون خلقه: ستایش خدایی را که لباس عزت و بزرگی پوشید و آن دو را مخصوص خود گردانید». در ادامه می‌فرماید: «لعتنن کرد کسی را که در مورد عزت و کبرایی با خدا منازعه کند». سپس شیطان را به خاطر اقدام به چنین کاری به شدت تنبیح کرده و دیگران را تنبه داده است.

عزت و قدرت انسان

معلوم شد که در نگاه قرآنی، این دو صفت ویژه خداوند است و کسی به استقلال به آن نمی‌رسد. انسان، به رغم پیشرفت‌هایی که در بعضی حوزه‌ها داشته، در کل موجودی ضعیف، ظلوم، جهول و هلو است؛ صفت‌هایی که خدا، خود، به انسان نسبت داده است. او موجودی است که اگر از امکانات خداداد در طبیعت و در آفرینش خویش استفاده کند و به کمالی دست یابد، از شادی در پوست خود نمی‌گنجد و همه چیز را به خود نسبت می‌دهد و اگر در رفع مشکلات اطراف خود و تحلیل وجود آن‌ها عاجز ماند، وارفته و افسرده می‌شود. به قولی، با یک غوره سردی‌اش می‌شود و با یک مویز گرمی. ماجرای انسان، ماجرای بعضی از دانش‌آموزان مدارس است که اگر نمره بیست کسب کنند، به تلاش یکجانبه خود نسبت می‌دهند و مغرور می‌شوند، و اگر مردود شوند گویند: معلم ما را انداخت!

قرآن کریم چهار شخصیت تاریخی را مطرح می‌کند که مقایسه و اکشن آن‌ها در برابر نعمات الهی خیره‌کننده است:

۱. فرعون: مالکیت و حاکمیت بر سراسر مصر را زینده خود می‌دید و موسی (ع) را به جرم فقر تحقیر می‌کرد: گفت ای قوم! آیا کشور مصر مال من نیست؟! این نهرها از زیر تخت من جاری نیست؟! آیا من برترم یا این فرد حقیر و فاقد بیان! چرا او (مثل من) دستبندهای طلا ندارد؟! (زخرف/ ۵۱).

۲. قارون: با اینکه خداوند می‌فرماید: ما آن قدر اموال و گنج به

او دادیم که صندوق‌های (نه کلیدهای) آن را یک عده زورمند به زحمت حمل می‌کردند. اما او گفت: این ثروت را به وسیله علم و دانش خودم به دست آورده‌ام!! (قصص/ ۷۶).

۳. ابلیس: با اینکه سال‌ها به عبادت سپری کرده بود و با ملائک و بزرگان درگاه الهی محشور بود و جایگاه و منزلتی داشت، اما پس از استنکاف از امر خدا مبنی بر سجده بر آدم و قیاس تکبرآمیزی که ارائه کرد، مردود و مطرود گردید. سپس گفت: چون مرا گمراه کرده‌ای (فبما اغويتني...) بندگان را از صراط مستقیم گمراه می‌کنم (اعراف/ ۱۸-۱۱)؛ بدین صورت، او مدارج قبلی خود را از خود دانست، اما اغواء و گمراهی و مردودی اختیاری خویش را به خدا نسبت داد.

۴. سلیمان (ع): با اینکه هم مقام نبوت الهی داشت، هم حکومت ظاهری، هم منطق الطیر، یعنی زبان پرندگان، را می‌فهمید، هم جن و انس در رکابش بودند و زبان مورچگان را نیز می‌دانست، با این همه مغرور نشد و گفت: «رَبِّ أَوْعِنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ»؛ یعنی توفیق شکرگزاری طلبید. هم او وقتی که تخت بلقیس را خواست و برایش آورده شد، قبل از آنکه پلک به‌هم زند، این نعمت را نیز به خدا نسبت داد و ابراز داشت: «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي» (نمل/ ۱۹ و ۴۰). سلیمان مژگانه به تربیت الهی شده بود، لذا از ضعف، ظلم، جهل و غرور رهایی یافته بود و رسالت داشت دیگران را نیز تربیت کند.

بلندی از آن یافت کو پست شد

در نیستی کوفت تا هست شد

انسان مادی‌گرا و تربیت نیافته، چنانچه به قدرت و عزت ظاهری نرسد و مقهور مشکلات پیرامون خود شود، دچار یأس و پوچ‌انگاری می‌شود، هر چند فیلسوف بزرگی چون «شوپنهاور» باشد که امید می‌رفت چراغ و راهنمای دیگران باشد. وقتی او نمی‌تواند رنج‌ها و کاستی‌های زندگی بشری را تفسیر کند، به خودکشی توصیه می‌کند. رواج شکاکیت معرفتی و بی‌معنایی زندگی، ثمره نامیمون فاصله انسان معاصر از خدا و دین است (انسان در اسلام‌گرایی: ۱۰۲).

سعادت انسان: سؤال مهم این است که راستی، انسان در چه صورت متکامل و سعادتمند است؟ آیا وقتی که از آزادی و قدرت و عزت نامحدود برخوردار باشد، یا زمانی که محدودیتی بر او اعمال شود؟ و مهم‌تر اینکه چه مقامی می‌تواند او را محدود سازد؟! فروید به آزادی مطلق در امور جنسی معتقد است و لیبرال دموکراسی حاکم بر جهان غرب، به آزادی در همه زمینه‌ها. اما قرآن مجید می‌فرماید: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّا غَافِلٌ»؛ «اگر انسان خود را بی‌نیاز ببیند [تصور کند، نه اینکه هست] طغیان می‌کند (علق/ ۶ و ۷). سعادت‌مندی و مصلحت انسان در این است که هرگز احساس استغنائت نکند؛ خود را قادر متعال نداند! عبد باشد و از «رب» حساب ببرد و قوانین و محدودیت‌های الهی را پای‌بند باشد.

غزالی در «کیمیای سعادت» می‌گوید: «سعادت در رعایت تعادل یا عدالت در سه قوه غضب، شهوت و علم است.» **ملا احمد تراقی** در «معراج السعاده» می‌نویسد: «نهایت کمال و غایت سعادت انسان، اتّصاف اوست به صفت عدالت و میانه‌روی در جمیع صفات و افعال. شیبستری در «گلشن راز»، انسان را وام‌دار صفات خدا می‌داند:

سمیعی و بصیری، حیّ و گویا

بقا داری، نه از خود، لیک از آنجا



منصور تامسن (۱۳۲۴)
معلم هنرمند

وی در شهر اصفهان متولد شده است. پس از گذراندن دوره ابتدایی، به هنرستان هنرهای زیبای این شهر رفت و با استفاده از استادان هنرمندی چون عیسی بهاری، هوشنگ جزایزاده، حسین اسماعیلان و احمد رایش موفق شد در رشته طراحی فوق‌دیپلم بگیرد. او در سال ۱۳۴۶ به استخدام آموزش و پرورش درآمد و معلم هنر شد. وی که اکنون «شان» درجه یک هنرمندی «دارد از هنگامی که وارد فعالیت هنری شده تاکنون از پانزده ساله و همواره در کار آموزش و پژوهش و یاد دادن و یاد گرفتن بوده است، به طوری که به جز طراحی فرش، در زمینه‌های هنری دیگری مانند تندیس، سرامیک، سفال، منبت، معرق، طراحی گلیف، طراحی پارچه‌های سنتی و نیز مهارت دارد. حاصل کار او در آموزش، صدها دانش‌آموز و دانشجوی هستند که بسیاری از آنان خود به درجه مهارت و استاد رسیده‌اند. منصور تامسن طی دوران فعالیت‌های هنری خود در نمایشگاه‌های هنری سنتی و مدرن، لبنان، سوریه و هندو نیز نمایشگاه‌هایی داخل کشور، آثار خود را عرضه کرده است. آن‌طور که استاد خود گفته است: «بناهای تاریخی کاشی‌کاری‌ها، گچ‌بری‌ها، نقش برجسته‌ها و دیوار نگاره‌های اصفهان الهام‌بخش وی در نقش آفرینی‌هایش بوده‌اند از کارهای این معلم هنرمند و صاحب قلم، کتاب «طراحی نقوش سنتی» است که برای هنرستان‌ها تألیف کرده است.